

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال دوم شماره ۱۳ آذر ۱۳۷۴

تجزیه یوگسلاوی در پرتو ناسیونالیسم

پس از شکست طرح "کانتون‌های سوئیسی" متعلق به مامور ویژه اتحادیه اروپا آقای "خوزه کوتیله‌ایرو" در آغاز سال ۱۹۹۲، وبعد از اینکه طرح "وانس-اوتن" نیز به سرنوشت طرح نخست مبتلی گردید، نوبت طرح "اشولتن-برگ-اوتن" در سال ۱۹۹۳ رسید که سرنوشت بهتری از طرح‌های قبلی نداشت. طرح سال ۱۹۹۴ بنام "گروه تماس پنج دولت" نامیده شد که آنهم با شکست روبرو شد. اکنون آمریکا با طرح جدیدی به میدان آمده است. اساس طرح صلح آمریکا برای یوگسلاوی سابق بیانیه‌های ژنو و نیویورک است که وزرای خارجه طرفهای درگیر در ماه سپتامبر همین سال بزور حمله "ناتو" به سرکردگی آمریکا پذیرفتند. در این طرح می‌آید که بوسنی باید بصورت کشور مستقل باقی بماند ولی به دو واحد بسیار مجزا از هم تقسیم شود. هر یک از این دو بخش می‌توانند مناسبات فشرده‌ای با دول دیگر داشته باشند. در این تقسیمبندی ۵۱٪ اهالی از مسلمانان و کرواتها و ۴۹٪ اهالی از صربها خواهند بود که فدراسیون مشترک دو بخش را تشکیل می‌دهند. اسم واحد صربها "جمهوری صربسکایا" است.

برای پیشبرد این طرح و رساندن آن تا بحد امروز، ابتداء باید به اختلافات مسلمانان و کرواتها که با جنگ ۱۹۹۳ بین آنها و کشتار مسلمانها از طرف کروات‌ها به اوج خود رسیده بود پایان می‌دادند. این کار با فدراسیون مشترک آنها که در ماه مارس ۱۹۹۴ بر پا ساختند به پایان رسید. حال همه شرایط آماده بود تا از نیروی متحد آنها که بین خود نیز سازش ادامه در صفحه ۴

با ایجاد توهم نسبت به سازمان ملل مبارزه کنیم

همه مشکلات جهانی دعوت می‌کنند. آنها باین نحو واقعت ماهیت طبقاتی فقر، جنگ، تجاوز و... را نفی می‌کنند و بیهمة القاء می‌نمایند که با تقویت سازمان ملل امکان رفع این "سوء تفاهمات" جهانی که منجر به فقر اکثریتی و ثروت اقلیتی شده است وجود دارد و یا آنها طوری تبلیغ می‌کنند که گویا هدف از تولید سرسام آور تسلیحاتی توسط ممالک امپریالیستی ناشی از اشتباه افراد است و نه اینکه با انگیزه کسب سود حداکثر و ایجاد آمادگی جنگی برای تقسیم جهان بین خود صورت می‌گیرد. این اعتقاد کور به سازمان ملل بمنزله مرجعی بی‌طرف و غیرطبقاتی که بذرش را چپهای ضدکمونیست دموکرات می‌پاشند به اینجا منجر می‌شود که مثنی ابله سیاسی حضور دائمی نظامی آمریکا را در زیر لوای ماموریت سازمان ملل در خلیج فارس، در سومالی و یا در یوگسلاوی سابق بمنزله مبشرین صلح و آزادی باور ادامه در صفحه ۲

بمناسبت پنجاهمین سالگرد تاسیس سازمان ملل متحد در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ در شهر سانفرانسیسکو، جا دارد که تاریخچه ای از این سازمان را مورد بررسی قرار داده و نشان دهیم که تا چه حد امپریالیستها، رویزیونیستها، چپهای ضد کمونیست دموکرات منش و مردمان الکی خوشی از این قماش چشم به الطاف سازمانی دوخته‌اند که مرتباً بمنزله آلت دخالت امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آمریکا مورد استفاده قرار گرفته است و می‌گیرد. اپورتونیستها همواره خاکک به چشم مردم می‌ریزند و چنین جلوه گر می‌سازند که گویا می‌شود فقر، جنگ، بی‌خانمانی، تجاوز، استعمار، و... را از طریق سازمان ملل متحد از میان برداشت. آنها بجای اینکه نقش سرکردگی امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آمریکا را در سازمان ملل نشان دهند و افشاء کنند که این امپریالیسم در زیر این استار به حقوق ملل تجاوز می‌کند، شما را به تقویت امامزاده‌ای بنام سازمان ملل متحد، بمنزله حلال

شهر فرنگی بنام «کنفرانس ملی»

در صفحه ۵

نیش مار پرورده در آستین

چیزی جز باد هوا باقی نماند. همین عقب نشینی هاست که آب به آسیاب بنیادگرایان اسلامی می‌ریزد و این قوم وحشت آفرین را که بسیاری آمال و آرزوهای ملت فلسطین را بر زبان می‌رانند تقویت می‌کند. بنیادگرایان مسلمان با تکیه بر توحش صهیونیسم که بطور قهرآمیز با قلدری و زور اسلحه به اشغال سرزمینهای فلسطینی ادامه می‌دهد و روزانه دهکده‌های اسرائیلی را با تجاوز گستاخانه به سرزمین مردم فلسطین گسترش میدهد، به جمع‌آوری نیرو مشغولند تا در صورت پیروزی، یهودیان را بدریا بریزد، مسیحیان فلسطینی را به بند بکشد و جهنم جمهوری اسلامی را در آنجا برپا دارد.

"رابین" استراتژ و قهرمان جنگ شش روزه، یک نظامی منضبط، صهیونیست سوگند خورده، یکی از بنیانگذاران تروریست جنبش صهیونیستی در اسرائیل بود، وی کسی بود که با کشتار فلسطینها در اردوگاههای فلسطینی، تجاوز به لبنان، در سایه هزاران هزار جسد تکه پاره پیر و جوان موفق شد جایزه صلح نوبل را بنام خود ثبت کند، همانگونه که تروریست دیگر اسرائیلی بنام "مناحم بگین" به این درجه ارتقاء یافت، اگر شما ادامه در صفحه ۶

در روز شنبه ۴ نوامبر ۱۹۹۵ گلوله یک یهودی بنیادگرا به زندگی "اسحاق رابین" نخست وزیر اسرائیل خاتمه داد. کاری را که حزب الله نتوانست به انجام برساند، "حزب یهوه" بانجام رسانید. جوان بیست و هفت ساله‌ایکه با ضرب گلوله "رابین" را کشت از صمیم قلب ایقان داشت که به ماموریتی که از طرف خدای یکتا بعهد وی گذارده شده است عمل می‌کند. چقدر این بیانات با بیانات آخوندها در ایران شباهت دارد. خدای یکتا به حزب‌اللهی فرمان می‌دهد که یهودی را بکش و خوش را بنوش و جسدش را بدریا بیافکن و همان خدای یکتا به یهودی فرمان می‌دهد مسلمان را بکش خوش را بمک و جسدش را خاکستر کن تا به بهشت راه یابی! جداً عجب خدای یکتائی که به بنده هایش فرمانهای ضد و نقیض ابلاغ می‌کند. قتل "رابین" واقعه غیرقابل پیش بینی در روند صلح "عرفات - رابین" بود، لذا تمام دستگاہهای تبلیغاتی جهان سریعاً براه افتاده‌اند تا از کشتن غیر متظره "رابین" تا آنجا که ممکن است برای ادامه طرح صلح آمریکائی پسند در اسرائیل آراء جمع کنند و تا آنجا که ممکن است فلسطینی‌ها را به عقب نشینی‌های بیشتر و بیشتر مجبور نمایند تا از خواستهای مردم فلسطین

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

با ایجاد توهم...

کنند و آنها را تشویق نموده و این داری مرگبار را برای همه خلقهای در بند تجویز نمایند. تجربه تاریخ که بهترین شاهد در دادگاه تاریخ است نشان می‌دهد که نباید اجازه داد که امپریالیستها زیر نام مراجع و نظارت بین المللی در امور داخلی ممالک دخالت کنند و استقلال ملی آنها را خدشه دار سازند.

دیرکل سازمان ملل یا دست دراز شده "سیا"

اولین دیرکل سازمان ملل مردی بود از کشور سلطنتی نروژ بنام "تریگوله" که ریاست حکومت تبعیدی نروژ در لندن را در زمان جنگ جهانی دوم به عهده داشت و در سال ۱۹۴۹ مغایر روحی که باید بر این سازمان بین‌المللی حاکم می‌شد و در مغایرت آشکار با منشور این سازمان با وزارت امور خارجه آمریکا به انعقاد قرارداد محرمانه‌ای دست زد که بموجب آن شخص دیرکل سازمان ملل وظیفه گماشته "مک کارتی" را که مبارزه ضد کمونیستی دامنه داری را علیه همه نیروهای مترقی و دموکرات آمریکا در داخل آمریکا آغاز کرده بود، به عهده می‌گرفت. وی یک سازمان بین‌المللی را موظف می‌کرد در مورد کارکنان آمریکایی و حتی غیر آمریکایی آن گزارشات محرمانه تهیه کرده و در اختیار مقامات امنیتی آمریکا بگذارند. این تفتیش عقاید و کنترل پلیسی حتی سازمانهایی را نیز در بر می‌گرفت که در خارج از خاک آمریکا قرار داشتند نظیر یونسکو و سازمان تغذیه و کشاورزی. بموجب این موافقتنامه سازمان ملل و شخص دیرکل که باید از آرمانهای این سازمان دفاع کند به دست دراز شده "سیا" بدل می‌شد. برهبری این آقای دیرکل "بایرن پرایس" که در زمان جنگ جهانی دوم مامور اداری بخش سانسور در آمریکا بود و سپس بمدیریت صنایع فیلمسازی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم نائل شد، بمنابۀ جاسوس مستقیم آمریکا در مقامات بلند پایه سازمان ملل وارد گردید و وظیفه کنترل اداری کارمندان سازمان ملل را به عهده گرفت. فشار سازمانهای جاسوسی آمریکا برای کنترل کامل سازمان ملل متحد بجائی رسید که کتمان کثافتکاریهای شخص دیرکل دیگر امکان نداشت و لذا نیاز باین مهره بی مصرف بسر رسیده بود. آقای "لی" با بی‌ابروئی کامل در تاریخ ۱۰ نوامبر سال ۱۹۵۲ مجبور به استعفاء شد و سه روز بعد "آبراهام فلر" صاحب منصب بلند پایه حقوقی و نزدیکترین همکار "لی" در سن ۴۷ سالگی در اثر فشار روحی بمر خود پایان داد. این سیاست آمریکا بعدها از طرف کلیه دیرکل های بعدی سازمان ملل ادامه پیدا کرد تا سرانجام در سال ۱۹۸۶ با طرح مسئله در دادگاههای آمریکا توسط برخی از واجدین شرایط استخدام در سازمان ملل ظاهراً برچیده

شد. آقای "داک هامر شولد" سوئدی همان سیاست همپای قبلی خود را ادامه داد.

در زمان "لی" آمریکا که بعد از جنگ به تقسیم کشورها مبادرت ورزیده بود با گذراندن قطعنامه‌ای در سازمان ملل علیه کشور کره شمالی پای سازمان ملل را برای اولین بار، برای دخالت در امور داخلی ممالک باز کرد و خودش همراه با متحدینش با شعار عوامفریبانه و تبرئه جویانه قطعنامه سازمان ملل به کره شمالی لشکر کشید تا رژیم فاسد و منفور "سینگمان ری" در کره جنوبی را بر سرکار نگاهدارد. تجاوز آمریکا به کشور کره و تقسیم آن در زیر لوای سازمان ملل اولین دخالت از این نوع در زندگی کوتاه این سازمان بین‌المللی بود که تا بامروز دوام یافته است. تجاوز آمریکا به کره آغاز جنگ سرد و بکاربرد سیاست ترومن بود. رئیس جمهور آمریکا در نیمه روز بیست و ششم ژوئن، یعنی یک روز پس از حمله آمریکا به کره شمالی بیانیه‌ای منتشر ساخت که در آن تضمین کرد که آمریکا "در مقابل هرگونه توسعه طلبی فراتر کمونیسم در آسیا، به دخالت نظامی دست خواهد زد." این بیانیه در واقع ماهیت اساسی تجاوز آمریکا به کره را که با نقاب سازمان ملل متحد صورت می‌گرفت فاش می‌کرد و نشان میداد که این آمریکاست که قصد کشورگشائی در زیر نقاب سازمان ملل دارد.

سازمان ملل و استقلال کنگو

پس از استقلال کنگو برهبری "پاتریس لومومبا" در سی‌ام ژوئیه ۱۹۶۰ بلژیکها متوجه شدند که با یک قهرمان ملی طرف‌اند. زیرا "لومومبا" در حضور "بودونن" پادشاه بلژیک در طی نطق آتشینی به استعمار و نظام استعماری شدت تاخت و به بلژیکها فهماند که باید به استقلال واقعی کنگو تن در دهند. این امر برای بلژیکها که طالب استقلال صوری با امضای سازمان ملل بودند بسیار گران آمد و مصمم شدند وی را به قتل برسانند. "لومومبا" که از قصد بلژیکها مطلع شده بود در نیمه ژوئیه بلژیکها را متهم کرد که در صدد قتل او هستند و یک هفته بعد تصمیم به اخراج آنها گرفت. وی بزودی علیه قرارداد دوجانبه بلژیک و کنگو قیام نمود و بیرون رفتن بلژیکها را خواستار شد. اما بلژیکها که سالها در کنگو جا خوش کرده بودند و باین سادگی از معادن سرشار اورانیوم، مس، الماس، و... نمی‌گذشتند، به توطئه نشستند. بلژیکها با یاری "ژوستن بوموکو" وزیر خارجه خود فروخته "لومومبا" و "موسی چومبه" و حضور نظامی سربازان بلژیکی ایالت کاتانگا را از کنگو جدا کردند. آمریکائیه در آن زمان از "لومومبا" حمایت می‌کردند زیرا سیاست وی در اخراج امپریالیسم بلژیک با منافع آمریکا در کنگو همخوانی داشت. امپریالیسم آمریکا می‌خواست در کنگو نیز همان سیاستی را اعمال

کنند که در ایران انجام داد. حمایت مشروط از "لومومبا" برای اخراج بلژیکها و دعوت از "لومومبا" برای خیانت به کشورش و در صورت عدم موفقیت در این امر سرنگونی و قتل وی و تقسیم منافع در کنگو بر اساس توازن قوای جدید با بلژیکها، "لومومبا" که شاهد دسیسه های امپریالیستهای استعماری در کشورش بود در طی نطقی دنیا را به یاری طلبید و این طلب کمک خیر خوش خواننده‌ای برای امپریالیسم آمریکا بود تا بمنزله مدافع استقلال و آزادی ممالک بیدان آید و از این آب گل آلود ماهی بگیرد.

در این زمان ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا بود و "صلاح" نمی‌دانست که مستقیماً بنام امپریالیسم آمریکابه کمک بر خیزد و دست خود را میان افکار عمومی رو کند. پس مجدداً ماشین تحمیق سازمان ملل متحد برای اسارت خلق کنگو بکار افتاد و فریادهای استمداد "لومومبا" را از مردم جهان بفال نیک گرفت و آقای "داک هامر شولد" دیرکل وقت سازمان ملل و جانشین "لی" را جلو انداخت. وی جوی در جهان در دفاع از استقلال کنگو پدید آورد و نقش امپریالیسم بلژیک در تجزیه کنگو را بر ملا کرد بطوریکه افکار عمومی دنیا برای مداخله سازمان ملل آماده گردید. حال پرده دوم نمایش شروع شد و سازمان ملل بسرعت دست بکار شد. از اول ژوئن که روز استقلال بود تا چهاردهم ژوئیه که شورای امنیت سازمان ملل متحد از حکومت بلژیک خواست که قلمرو جمهوری کنگو را تخلیه کند فاصله زیادی نبود ولی همین فاصله کم کافی بود که "هامر شولد" به سود آمریکا ابتکار عملیات را از دست امپریالیسم های استعماری سابق اروپا از جمله بلژیک خارج سازد.

شورای امنیت سازمان ملل متحد در چهاردهم ژوئیه به آقای "داک هامر شولد" سوئدی دیرکل وقت سازمان ملل ماموریت داد که "بامشورت با حکومت جمهوری کنگو اقدامات ضروری بمنظور هر نوع کمک نظامی لازم باین حکومت بعمل آورد تا در اثر مجاهدات حکومت کنگو و کمک فنی سازمان ملل نیروی انتظامی کشور، به تشخیص حکومت کنگو، قادر به انجام وظائف خود گردد". یکروز پس از صدور این قطعنامه "هامر شولد"، که نقش خود را در دفاع از تراستهای آمریکائی و سوئدی خوب ایفاء می‌کرد و در این میان آمادگی قبلی ایجاد کرده بود، بسرعت کلاه خود آبی های سوئدی را در لئوپولدویل پیاده کرد. ایرلندی ها نیز بزودی از راه با کلاه خودهای آبی رسیدند و از این پس عملیات سازمان ملل در کنگو بتدریج تکمیل می‌شد و دستورات امپریالیسم آمریکا در زیر سرپوش کلاه خود آبی ها بمرحله اجراء درآمد.

هدف آمریکا در این مرحله حفظ وحدت کنگو برای جلوگیری از تجزیه آن و مبارزه علیه امپریالیستهای

ادامه در صفحه ۳

با ایجاد توهم...

استعماری اروپا بود.

"لومومبا" با اعلام بی طرفی کنگو آب پاکسی بر روی دست امپریالیسم آمریکا ریخت و زمانی که به ماهیت مزورانه حمایت ددمنشانه آمریکا پی برد در طی نطقی چنین فاش ساخت:

"آمریکائیا شصت درصد اورانیوم کاتانگا را خریداری می کنند. نمایندگان آمریکا می گویند که برای بهره برداری از منابع طبیعی کنگو از من امتیاز بگیرند و وعده می دهند که در برابر این امتیازات میلیونها پول بدهند ولی من هیچگاه حاضر نشده ام که سند خیانت آمیزی را بدون تصویب پارلمان امضاء کنم. . . آمریکا بیا بمن وعده کردند که اگر اورانیوم کنگو را به آنها بفروشم بمن رشوه بدهند و من از قبول پول آنها خودداری کردم". (نقل از لوموند دیپلماتیک شماره ۱۲۹ ژانویه ۱۹۶۵)

یکباره آمریکا در روش خود تجدید نظر کرد و به حمایت از تجزیه طلبان کاتانگا پرداخت. کلاه خود آبی های سازمان ملل که باید از استقلال و تمامیت ارضی کشور نواستقلال یافته کنگو دفاع می کردند به دست دراز شده "موسی چومبه" بدل شدند. "لومومبا" در شانزدهم اوت "بها مشولند" چنین نوشت: "دولت و مردم کنگو دیگر بشما اعتماد ندارند" وی "داگ هامر شولند" را متهم کرد "نیروهای سازمان ملل را در طریق تشدید کشاکش حکومت کاتانگا با حکومت مرکزی مورد استفاده قرار داده و منحصرأ سربازان سوئدی و ایرلندی را به کاتانگا فرستاده و در این مورد برخلاف نص صریح قطعنامه از مشورت با او خودداری کرده است" وی علاوه بر این اعلام کرد "ما نمی خواهیم پس از پایان یافتن اشغال بلژیکیها مجدداً کشور ما اشغال شود و سازمان ملل جای بلژیکیها را بگیرد".

با آغاز جنگ داخلی دولت مرکزی مصمم شد که تجزیه طلبان کاتانگائی را سرکوب کند ولی سربازان سازمان ملل برهبری شخص دبیرکل یبیری شورشیان آمدند از حرکت قوای حکومت مرکزی جلو گرفتند و فرودگاهها را به اشغال خود در آوردند و نقل و انتقالات قوای نظامی دولتی را فلج کردند. از اعزام نمایندگان رسمی حکومت قانونی و ملی کنگو به نیویورک برای شرکت در اجلاس سازمان ملل که برای رسیدگی به مسئله کنگو تشکیل شده بود توسط سربازان سازمان ملل جلو گرفتند و در عوض نمایندگان نوکر صفت تجزیه طلب را با یاری سربازان سازمان ملل به نیویورک اعزام کردند. توطئه های سازمان ملل سرانجام به شهادت "لومومبا" این قهرمان ملی آفریقای سیاه منجر شد. "هامر شولند" در سازمان ملل تجزیه طلبان را علیرغم تصمیم قبلی اجلاس سازمان ملل بعنوان نمایندگان کنگو برسمیت شناخت. "داگ هامر شولند" با اعلام اینکه سازمان ملل دیگر از "لومومبا" حمایت نمی کند فرمان قتل وی را

بدست عمال خود فروخته کنگویی صادر کرد. آنها نیز فرمان "داگ هامر شولند" را بجا در آوردند.

سازمان ملل در سالهای بحرانی ۶۰

"اوتانت" با ملیت برمه ای (از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۲) در دورانی وظیفه دبیرکل سازمان ملل را بعهده گرفت که امپریالیسم آمریکا بر سر مردم ویتنام بمب ناپالم می ریخت و نیروی تجاوزگر خود را زیر لوای حمایت از دنیای آزاد به ویتنام وارد کرده بود تا جای امپریالیسم استعماری فرانسه را بگیرد. تجاوز آمریکا به ویتنام محدود نشد و سرعت به کشور کامبوج نیز رسید. هندوچین در این سالها برای رهائی ملی حماسه آفرین می رزمید ولی دبیرکل سازمان ملل این اجازه را بخود نمی داد که علیه کشتار وحشیانه مردم هندوچین اعتراض کند و به منشور سازمان ملل وفادار بماند. همین سیاست در مورد ملت فلسطین اعمال شد و اشغال سرزمینهای عربی توسط اسرائیل با فشار آمریکا و اسرائیل توجیه شد. در سال ۱۹۶۸ وقتی که افکار عمومی مردم جهان نگرانی خود را در مورد نقض حقوق بشر در ایران توسط رژیم پهلوی نشان می داد و اسناد بسیاری مبنی بر نقض این حقوق در رسانه گرومی جهان بازتاب یافت، کنفرانس جهانی حقوق بشر در تهران تحت نظر شخص محمد رضا شاه و با حضور وی برگزار شد. "اوتانت" در نطق افتتاحیه خود اظهار داشت: "جای خوشوقتی است که بیستین سالگرد بیانیه عمومی حقوق بشر سازمان ملل متحد در ایران برگزار می شود". این جای خوشوقتی برای مردم ایران نبود برای دستگاههای تبلیغاتی امپریالیسم جهانی بود که بر تیره یکی از نوکرانش نظاره می کرد. در سال ۱۹۷۰ خواهر توامان شاه، اشرف پهلوی از طریق رای گیری شفاهی به صدر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد انتخاب گردید. این اقدام سازمان ملل در مورد حکومت بدنامی که در جهان از نظر نقض حقوق بشر نمونه بود و حتی کنفدراسیون دانشجویان ایرانی را که یک سازمان دموکراتیک در خارج از کشور بود قدغن نموده بود، آزادی احزاب را از میان برده و قانون اساسی کشورش را لگدمال می کرد حکم دهن کجی به آمل و آرزوهای مردم میهن ما را داشت و موجب شگفتی خلقها و دول جهان شد. همین سیاستهای ضد بشری بود که خمینی را در ایران سرکار آورد تا کار محمد رضا شاه را ادامه دهد. این دسایس با همکاری امپریالیسم آمریکا صورت می گرفت که برای نوکرانش در پی مشاطه گر می گردید.

همین سیاست که در کنگو، ایران، ویتنام، کامبوج، لاوس، کوبا، نیجریه و بیافرا اجراء شد، در زمان دبیرکلی آقای "والدهایم" ادامه پیدا کرد. نشریه نیویورک تایمز در شماره ۱۰ مارس ۱۹۷۴ فاش

ساخت که در آغاز سال ۱۹۷۴ در طی یک نشست سرهمبندی شده و کوتاه و مخفی اعضاء کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل محرمانه تصمیم می گیرند شکنجه در شیلی را بی اهمیت جلوه دهند و مابازای آن در مورد دگراندیشان شوروی نیز سکوت کنند" این همکاری گنبدیده شوروی و آمریکا در سازمان ملل بود که با رای شوروی ها سربازان سازمان ملل به کنگو رفتند و "لومومبا" را بقتل رساندند و این خروشچف بود که در بحران دریای کارائیب بدون مشورت با کوبا پیشنهاد ورود سربازان سازمان ملل را به کوبا پذیرفته بود و استقلال آنرا مورد سؤال قرار داده بود. سازمان ملل به عرصه رقابت دو ابر قدرت امپریالیستی بدل شده بود. اگر سربازان سازمان ملل از آمدن "پاتریس لومومبا" به سازمان ملل ممانعت کردند لیکن نتوانستند جلوی حضور "سالواتور آلنده" را به جلسه عمومی سازمان ملل بگیرند. وی در ۴ دسامبر ۱۹۷۲ بیهوده کوشید سازمان ملل را در قبال توطئه های دولت آمریکا، بانکها و صنایع آمریکائی و بانک جهانی به اعتراض وادارد و سرانجام بدست عمال همان بانکها و صنایع با دخالت بیشرمانه امپریالیسم آمریکا به شهادت رسید.

سازمان ملل در سالهای تشنج زدائی

آقای "والدهایم" اثریشی الاصل را هنوز مردم بیاد دارند. این دبیرکل دموکرات سازمان ملل متحد که بعداً در اثریش به مقام ریاست جمهور ارتقاء یافت از گذشته تاریکی در کشور یوگسلاوی سابق برخوردار است. دولت یوگسلاوی، اسرائیل، و ایالات متحده آمریکا اسنادی را منتشر کردند که مشارکت "والدهایم" را در سال ۱۹۴۵ در قتل عام کروواتها، صربها و اسلونیها در زمان اشغال یوگسلاوی در جنگ جهانی دوم توسط ارتش نازیها برملا می کرد. دولت آمریکا در سال ۱۹۸۷ آقای "والدهایم" را عنصر نامطلوب معرفی کرد و ورود وی را به ایالات متحده آمریکا قدغن نمود. در حالیکه همین آقای "والدهایم" نامزد انتخاباتی مشترک آمریکا و شوروی برای احراز مقام دبیرکل سازمان ملل بود. جرج بوش رئیس جمهور آمریکا و رئیس سازمان "سیا" که در آن روز نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد بود اعلام کرد که: "والدهایم" صاحب شایستگی ایده آل برای تقبل وظایف این مقام والا است" (نیویورک تایمز ۱۱/۱۱/۱۹۷۱). روسها نیز که از گذشته "والدهایم" از طریق دریافت مدارک آن از جانب یوگسلاوی با خبر بودند، ترجیح می دادند بجای افشاء وی برای زدوبند با آمریکا و گرفتن امتیاز از آنها و از شخص دبیرکل از این اطلاعات برای تهدید و فشار به دبیرکل تا حد رام کردن وی استفاده کنند. نشریه واشنگتن پست مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۸۹ و همچنین نیویورک تایمز در همان تاریخ ادامه در صفحه ۴

با ایجاد توهم...

نوشتند که: "در نوامبر سال ۱۹۸۹ اسنادی به کنگره یهودیان آمریکا ارسال شد که شرکت "والدهایم" را در زمان جنگ در بالکان ثابت می‌کرد، اسنادی که سازمان "سیا" از آن با خبر بود." در آن زمان هر دو قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی از ماهیت فاشیستی "والدهایم" با خبر بودند ولی هرکدام از آنها با حساب اینکه سر حریف را کلاه گذاشته و "والدهایم" را در دست خود چون موم نرمی می‌فشارند افکار عمومی و سایر ممالک عضو را در تاریکی گذارند. پرونده‌های "والدهایم" وقتی از بایگانی "سیا" سر در آورد که برای آمریکا مهره بی ارزشی شده بود و خطر آن وجود داشت که آلت فعل روسها شود.

آقای "والدهایم" در سال ۱۹۷۴ توسط سخنگوی مطبوعاتی خود در مورد حمایت از حقوق بشر آب پاک‌ی روی دست همه ریخت و بیان داشت که نباید به فرهنگهای غریبه همان درک غربی از حق و قانون را تحمیل کرد. باین ترتیب همه دیکتاتورهای فاشیستی نفس راحتی کشیدند و به جان "والدهایم" دعا کردند. وضعیت سایر دیرکل‌های سازمان ملل بهتر از بقیه نیست. همین آقای "پتروس غالی" هنرش در این است که یوگسلاوی سابق را به نسبت میان قدرتهای بزرگ تقسیم کند و بر جنایات اسرائیلی‌ها در فلسطین چشم ببندد. بهترین لقبی که بشود به ایشان داد سردار سپه و یا وزیر جنگ آمریکاست. در زمان ایشان روزی نیست که سربازان سازمان ملل در امور داخلی کشوری دخالت نکنند و برای توجیه جنایات خود در عراق و یا سومالی پای دیرکل سازمان ملل را بمیان نیاورند. در طی دوران پادشاهی ایشان در سازمان ملل سربازان کلاه‌خود آبی به یک نیروی متجاوز در خدمت بویژه مطامع امپریالیسم آمریکا قرار گرفته‌اند.

سانتور "ویلیام فولبرایت" رئیس کمیسیون خارجی سنای آمریکا در سال ۱۹۷۲ در مصاحبه خود با نشریه نیویورک تایمز اظهار داشت: "از آنجائیکه ما سازمان ملل متحد را سالها محکم در دست داشتیم همانگونه که یک رئیس یک شهر بزرگ دستگاه حزبی را در دست دارد، خودمان را عادت داده بودیم که در سازمان ملل بر طبق میل خود بیریم و بدوزیم" (نیویورک تایمز ۸ ژانویه ۱۹۷۲).

این گفته فولبرایت وصف حال سازمان ملل است. در راس این سازمان قدرتهای بزرگ با حق و ویژه‌ای که برای خود قائل‌اند، بر سر تقسیم جهان به مجادله می‌پردازند و خود را دارای حقوق برتری نسبت به سایر ملل می‌دانند. امپریالیسم آمریکا حتی بخودش اجازه می‌دهد از ورود هیات‌های نمایندگی سایر ملل که باب طبع وی نیستند به محل مجمع عمومی سازمان ملل جلوگیری کند. در سیاست امپریالیسم آمریکا ذره‌ای تغییر رخ نداده است. این امپریالیسم در زد و بند با سوسیال‌امپریالیسم شوروی

صحنه‌ای برای رقابت و تبانی خود بوجود آورده بود و حال که آمریکا قادر شده شوروی را به کناری پرتاب نماید، در عرصه مجمع عمومی نیز یکه تاز شده است. تاریخ سازمان ملل نشان می‌دهد که خلقهای جهان نباید هرگز باین نهاد، بمثابه نهادی که گویا مشکل‌گشای جهان است چشم امید ببندند و دچار توهم شوند. این سازمان نیز یک سازمان در خدمت نیروهائی است که در آن نفوذ خود را تحمیل کرده‌اند. کمونیستها برخلاف اپورتونیستها ماهیت این سازمان را دگرگون نشان نمی‌دهند و در باره آن دچار توهم نمی‌گردند و در همصدائی با چهپای دموکرات ضدکمونیست و امپریالیستها از این سازمان، سازمانی نجاتبخش نمی‌سازند ولیکن معتقدند که از همین سنگری که در مبارزه با همین امپریالیستها وجود آمده و بسیاری از سیاستمداران بزرگ و انقلابی از سکوی خطابه آن برای بیان نظریات خود استفاده کرده و امپریالیسم را افشاء نموده‌اند باید سود جست. کمونیستها باید در شرایط کنونی خواهان آن باشند که حق "تو" بطورکلی حذف شود و مانع شوند که این سازمان به ابزار دست امپریالیسم آمریکا بدل گردد تا از آن ابزاری برای دخالت در امورداخلی سایر ممالک بسازد. مسلما بسیاری از کشورهای استقلال یافته از چنین حرکتی در قبال لجام گسیختگی امپریالیسم آمریکا حمایت خواهند کرد. مبارزه در عرصه دیپلماتیک و استفاده از ابزارهای آن برای آگاهی بخشیدن به مردم، بسیج آنها، ارتقاء سطح آگاهی آنها، خود یکی از طرق پیشبرد مبارزه طبقاتی است و نباید هیچگاه آنرا از دیده فروگذار

تجزیه یوگسلاوی...

ندارند برای جنگ علیه صربها استفاده کنند. این فدراسیون البته فقط بر روی کاغذ باقی ماند. سوء ظن بین کرواتها و مسلمین بیش از آن حد است و بود که به برادری با یکدیگر باور کنند. حتی کرواتها که مسلمانان را از مناطق خود رانده‌اند و به پاکسازی قومی دست زده‌اند، پس از کنار آمدن با بوسنی‌ها حاضر نیستند رانده شدگان مسلمان را به سرزمینهای خود راه دهند. امری که از طرف تبلیغات جهانی امپریالیستها مستور میماند و در باره آن سکوت مرگ حکمفرماست.

قدم بعدی برای اجرای طرح کنونی، نرم کردن صربها بود که با حمله ناتو آغاز شد. پس از کمکهای سرسام آور آلمانها و آمریکائی‌ها برای تسخیر مناطق صرب نشین به کرواتها، بخشی از خاک بوسنی نیز در اشغال کرواتها در آمد و در اشغال آنها باقی مانده است و علیرغم درخواستهای پی‌درپی "عزت بگوچ" از کرواتها برای ترک مناطق اشغالی بوسنی، کرواتها

حاضر نیستند حتی یک قدم نیز عقب بردارند و خاک بوسنی را که ظاهرا حق حاکمیت و تمامیت ارضی اش را برسمیت شناخته‌اند، ترک کنند. و در اینجا نیز ماشین تبلیغاتی امپریالیسم ساکت است و به روی خود نمی‌آورد. از این گذشته کرواسی به کرواتهای بوسنی تابعیت کرواسی اعطاء کرده و به آنها اجازه داده است که در انتخابات اخیر ریاست جمهوری کرواسی شرکت کنند. همین یک نمونه شگرد کرواتها نشان می‌دهد که آنها به سرزمینهایی که آنرا در نزاع با صربها، متعلق به بوسنی‌ها می‌دانند، خود چشم طمع دارند. صربها نیز با گنجاندن کلمه "جمهوری صربسکایا" در اصول مورد توافق ژنو که با میانجیگری آمریکائی‌ها توسط "هلمبروک" در ۸ سپتامبر ۱۹۹۵ بوجود آمد و سپس تکیه بر اینکه این واحد باید از مناسبات ویژه با مابقی یوگسلاوی سابق برخوردار باشد، تلاش می‌کنند که چفت و بست این توافقنامه‌های روی کاغذ را شل کنند و بسمت تقسیم کامل بوسنی هرزه‌گوین برونند. آنها در این زمینه روی پشتوانه صربهای مقیم بوسنی حساب می‌کنند که در یک همه پرسی دموکراتیک مجلس صربها را در "پاله" ایجاد کرده‌اند و نام "جمهوری صربسکایا" برای آنها بسیار خوش آیند است.

هم اکنون ۳/۸ میلیون کروات و مسلمان یوگسلاوی از خانه خود رانده شده‌اند، فقط پس از حمله مشترک آمریکائیها، ناتو، کرواتها و مسلمانان علیه صربها ۴۱۷۰۰۰ نفر فراری از اسلونی غربی رانده شده‌اند و بنا بر منابع غربی تعداد ۲۰۰ هزار نفر آنها حداقل صرب‌اند، البته رقم واقعی مسلما خیلی بیش از اینهاست. یکی از نکات اساسی سند ژنو قبول این اصل بود که طرفهای درگیر بپذیرند که رانده شدگان به سرزمینهای اصلی خود، به زاد و بوم خود برگردند. ولی هیچکدام از طرفهای درگیر زیر بار این کار نرفته‌اند. نه کرواتها و مسلمانان بظاهر متحد و دوست، و نه صربهای با آنها دشمن. بلکه برعکس هر طرفی سعی دارد تا بدانجا که ممکن است تمام آثار زندگی ملل دیگر را چه از نظر فرهنگی و چه از نظر ثروت و اموال منقول و غیر منقول آنها محو نماید و یا به تملک خود درآورد.

یکی از مشکلات صلح آتی در یوگسلاوی رسیدگی به این تاراندن قومی و پاکسازی آنهاست که از همه طرفهای درگیر جنگ بیک اندازه غیرانسانی و جنایتکارانه است. ولی بدستور بوقهای امپریالیستی فقط باید جنایات صربها برملا شود و بر جنایات کرواتها و یا مسلمانان باید بیدیه اغماض نگریست. توچمان که در منطقه کروات نشین بوسنی جمهوری کرواتهای بوسنی هرزه‌گوین را بوجود آورده است،

تجزیه یوگسلاوی...

جمهوری ایکه از طرف هیچ کشوری برسمیت شناخته نمی‌شود، وظیفه خود را در چارچوب نظم جدید دنیا و در ایجاد فدراسیون بوسنی هرزه‌گوین، جلوگیری از نفوذ اسلام در اروپا می‌داند. برای وی این امر ماموریتی است که تمدن غرب به عهده وی گذارده است. وی هم اکنون در آستانه کنفرانس صلح تهدید می‌کند که به اسلونی شرقی نیز لشکر خواهد کشید و به تسلط صربها در آن مناطق پایان خواهد داد. در مورد همین جمهوری ساخته و پرداخته کرواتها که مغایر همه قسم و آیه‌های آنها در دوستی با مسلمان است مطبوعات دموکراتیک غرب سکوت حساب شده‌ای می‌کنند و بقول معروف صدایش را در نمی‌آورند، زیرا هدف تبلیغات کنونی صربها هستند و بس. در چنین شرایطی باید کنفرانس صلح به شیوه آمریکائی تشکیل شود و معلوم است که از این صلح چیزی بدست نخواهد آمد. صلحی که بخواهد با حضور ۴۰ هزار سرباز ناتو در بوسنی - هرزه‌گوین بوجود آید و بزور اسلحه حفظ شود، حفظ شرایط جنگی است. صلحی است که بوسنی - هرزه‌گوین را به اشغال ناتو در می‌آورد و آنوقت راه هر اقدام آمریکایستی باز است و کار تقسیم یوگسلاوی را به پایان می‌رساند. باید پرسید که چگونه می‌شود صلحی را بر اساس دشمنی، دورویی، تجاوز و جنایت مقابل، تصاحب مال غیر، غارت و چپاول دیگری بدست آورد؟ و بدتر از همه اینکه، همه این مانورها زیر پوشش حق تعیین سرنوشت خلقها صورت می‌گیرد. ما همانگونه که بارها گفته‌ایم و سیر حوادث صحت نظریات ما را ثابت کرده است در این جنگ هیچ طرف برحقیتی وجود ندارد. جنگ یوگسلاوی جنگی برای تقسیم مناطق نفوذ امپریالیستها بر اساس تناسب قوای جدید آنهاست و در این میان باید خلقهای این کشورها و بویژه زحمتکشانشان آن تاوان خیانت حکومت رویزیونیستها را بپردازند. هر جا ناسیونالیسم کور پا می‌گذارد نفعه تجزیه و جدائی بلند است. تنها انترناسیونالیسم و برادری میان ملل که بر اساسی دموکراتیک استوار باشد، می‌تواند میدان را از دست تفرقه‌افکنان بدرآورد. تجربه یوگسلاوی تجربه زنده‌ای است که باید از آن آموخت و مانع شد که رهبری مبارزات مردم بدست عوامل ناسیونالیست بیافتد. حزب واحد طبقه کارگر که مبلغ برادری میان ملت‌های متساوی الحقوق است، ضامنی است که تمامیت ارضی ممالک حفظ شود و آنها لقمه‌های قابل بلعی برای امپریالیستهای توسعه طلب و غارتگر نشوند.

شهر فرنگی بنام "کنفرانس ملی"

چندی پیش با پا درمیان یکی از چهره‌های سیاسی قدیمی خارج از کشور که از رهبران سرشناس "جبهه ملی ایران" در خارج از کشور بود کنفرانسی سرهم بندی شد که نام بی‌مسمای "ملی" را بر خود نهاد. تولد غیر طبیعی این کنفرانس و دوزولکلی که از همان آغاز کار برای پرده پوشی این حرکت "ملی" بکار رفت، این سؤال را در هر بیننده‌ای برمی‌انگیخت که چرا مؤسس و یا مؤسین این اقدام از توده‌های مردم میهراسند و برای حرکت در زمینه یک امر خیر و بی‌شکله پيله که نباید موجب خجالت گردد به اینهمه سند سازی و جعل اسامی مشغولند. بمصدق سالی که نکوست از بهارش پیداست لازم بود این تولد حرامزاده را با زور تبلیغات مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی به شکل قابل پذیرش برای مردم درآورد.

پاره‌ای از این کنفرانس چپ‌ها که از ویروس "دموکراسی ناب" رنج می‌کشند بغیال خود کاری کرده‌اند کارستان و قادر شده‌اند مامورین و چاکران محمد رضا شاه، سلطنت طلب یک آتشه و دو آتشه که آتششان را به سمت کمونیست‌ها نشانه رفته بودند و می‌روند، مشروطه خواهان، جبهه ملی‌ها، مذهبیون، و صدالبته چپهای ضد کمونیست دموکرات که نخود هر آشی هستند، را گردآورند و نام "ملی" را که باید با ماهیت هفت رنگ آن بخواند، بر آن بنهند. دستاورد این "کنفرانس" آن است که توانسته میوه تبلیغات "دموکراسی ناب" را که مثنی ول معطل سیاسی بنام "چپ دموکرات" راه انداخته بودند و زشتی همکاری با دشمنان مردم را زوده بودند بچیند و این ایده بی‌حدود و ثور و مبهم را لباس واقعیت بپوشاند. اینکه امروز کسانی پیدا می‌شوند تا بدون شرمندگی با دشمنان مردم مین ما نشست و برخاست کنند و از کمکهای مادی و معنوی آنها برخوردار شوند دلیلش یکی در همین جو فاسدی است که مثنی مدعی دموکراسی در اقصی نقاط اروپا بوجود آورده‌اند و جمع شده‌اند تا از هر خود فروخته‌ای زیر لوای "آزاداندیشی"، "میدان آزاد تبادل افکار" اعاده حیثیت نمایند و این فقدان اصولیت تا جائی میرسد که منوچهر گنجی نامی که از سلطنت طلبان قهار است به همکاری با سازمانهای جاسوسی نظیر سازمان "سیا" افتخار می‌کند. امروز در پیدایش این فضای خیانت همه آنها که در بوق نفي مبارزه طبقاتی و واقعیت وجود طبقات میدمیدند مسئولند. همه آنهائی که در گذشته زیر سیلی همکاری بانی این کنفرانس یعنی آقای "حسن ماسالی" را با رژیم بعث عراق، جبهه باصطلاح آزادبخش الاهواز و بلوچستان، همکاری ایشان را با عمال جاسوسی شوروی و حزب خائن توده در عراق و منطقه بخاطر منافع زودگذر و گروهی خود در می‌کردند، مقصرند. این عناصر حتی حاضر نیستند در این موقعیت خطیر که باعث بانی این کنفرانس نان و آبدار در فکر توطئه دیگری است که می‌تواند به انحراف عناصر ساده لوح نیز منجر شود به انتشار اسناد و مدارکی دست بزنند که از وی در اختیار دارند تا جنبشی را از خطر زهر وی برای همیشه راحت کنند. "توفان" نمی‌تواند نسبت باین امر بی تفاوت بماند و بهمین منظور مدتهاست که جزوه‌ای را در افشاء بانی و باعث این باصطلاح "کنفرانس ملی" تهیه کرده که از این شماره "توفان" قابل دریافت است. علاقمندان می‌توانند این نشریه را از طریق مکاتبه دریافت نمایند.***

آماده توزیع است

توفان سال اول

توفان سال اول
توفان سال اول
توفان سال اول

توفان سال اول
توفان سال اول
توفان سال اول

پیرامون «کنفرانس ملی»
و ماهیت مؤسس آن

از انتشارات توفان

نیش مار...

امروز کمتر فلسطینی را می بینید که مسرت خود را از قتل "رابین" کتمان کند، نباید تعجب شما را برانگیزد، زیرا مردم فلسطین نمی توانند براحتی تاریخ این همه جنایت را به فراموشی بسپارند. قتل "رابین" نیز در این واقعیت که وی یک صهیونیست بتمام عیار بود و هدفش از صلح با فلسطینیها فقط انقیاد ملت فلسطین است تغییری نمی دهد. واقعیت نشان می دهد که متاسفانه روزانه بر تعداد آدمخوران حزب الله افزوده می شود، زیرا ملت فلسطین دستاورد قابل لمسی برای خود از نتیجه این مذاکرات نمی بینند. تازه همین که دولت اسرائیل جنبش فلسطین را برسمیت شناخته است ناشی از سالها مبارزه مردم فلسطین است که دیگر غیرقابل انکار بود. اسرائیل سعی دارد همین پیروزی را نیز بحداقل برساند. رهبری بورژوازی جنبش فلسطین نیز بیش از این نمی تواند به آوارگان فلسطینی تقدیم کند.

"رابین" در راس یک دولت تروریستی قرار داشت که حتی روزی سازمان ملل متحد نظریه صهیونیستی آنرا با نژادپرستی مقایسه نمود، وی هیچگاه مرد صلح آنطور که بوق های تبلیغاتی امپریالیستی تبلیغ می کنند نبود، مرد جنگ، سرکوب، ددمنشی و ترور بود. وی وقتی جنبشهای توده ای در مناطق اشغالی اوج گرفت و سربازهای اسرائیلی را در مقابل مردم بی سلاح قرار داد بیان کرد که من "استخوانهای آنها را خورد خواهم کرد" و بهمین نحو نیز عمل نمود و سربازان اسرائیلی را برای نوع جدیدی از نبرد تربیت کرد، تا استخوان کودکان فلسطینی را که جانشان "بی ارزش" است، خرد کند. این صهیونیست نظامی ولی نمی توانست قدرت توده های مردم را بدرستی ارزیابی کند و باین پندار واهی دچار آمد که سرعت بر اوضاع مسلط خواهد شد. تجربه مبارزه مردم عکس آنرا به وی نشان داد.

اگر اسرائیل امروز به صلح حساب شده تن در داده است یکی باین دلیل است که با رهبران سازشکار جنبش فلسطین روبروست که حاضرند بهر سازشی، حتی اگر بر سر آمال جنبش فلسطین باشد، تن در دهند، زیرا آنها پشتوانه خود را از طرفی در ممالک عربی از دست داده اند و از طرف دیگر شرایط جهانی نیز با تغییر تناسب قوا بنفع امپریالیسم آمریکا آنها را با مشکلات فراوان روبرو ساخته و امکان استفاده از تضادهای امپریالیستی را بر آنها بسته و آنها را به راه سازش کشانده است. رهبری عرفات راه کوتاه مدت و نا امیدانه مصالحه را برگزید و تا به جایی در این جهت پیش رفت که حتی باینکه اسرائیلیها آنها را، در خانه های خودشان، بمنزله مهمانان مزاحم بنگرند و "هوم لندهائی" را که برایشان بنام وطن فلسطینی برگزیده اند، برسمیت بشناسند، راضی است. ولی مقاومت ملت

فلسطین نشان داد راه دیگری نیز برای مبارزه وجود دارد ولی متاسفانه در فقدان یک سازمان انقلابی، این بنیادگرایان اسلامی هستند که با ایجاد وحشت از این شرایط استفاده می کنند.

"رابین" این اوضاع جهانی را دید و شیوه جدید مبارزه مردم فلسطین را حس کرد و فهمید که بسادگی نمی تواند استخوانهای جنبش فلسطین را درهم بشکند. در عین حال تحول اوضاع جهانی ایجاب نمی کرد که اسرائیل نقش سابق خود را همانگونه در منطقه ایفاء کند. وی می باید در عرصه تهاجم اقتصادی آمریکا در منطقه، میدان سرمایه گزاریهای آمریکائی را از بین نبرد و امنیت منطقه را از راه و روش پیشنهادی جدید حفظ کند. اسرائیل دیگر نمی توانست همان مکان جنگی سابق را در استراتژی امپریالیسم آمریکا ایفاء کند و لازم بود که در چارچوب نظم نوین جهانی نقش دیگری را بعهده گیرد.

"رابین" توسط مشاورین آمریکائی خود بصراط مستقیم رهنمون شد تا خصلت اوضاع جدید جهان را درک کند. وی فهمید که تا تنور داغ است و رهبری عرفات برای هر مصالحه ای آماده است، باید نان را بپزد، زیرا حفظ وضعیت جنگی برای همیشه در اسرائیل نمی توانست و نمی تواند دوام یابد. نه اسرائیل توانائی جنگ طولی المدت را دارد و نه تا ابد دلارهای آمریکائی می توانند به اسرائیل سرازیر شوند و نه برای مقابله با جنبش اعتراضی درون مناطق اشغالی راه حل "آبرومندانهای" پیدا می کند. وی در تجربه دریافت که سرکوب این جنبش فقط می تواند جنبش را افراطی و تند و تیز کند و به چهره سیاسی اسرائیل در جهان صدمه زند. حال آنکه رهبری عرفات می تواند این وظیفه را بعهده گیرد و فلسطینی را فلسطینی به قتل برساند. واقعا جوانان آواره فلسطینی چه دارند که از دست بدهند. مردمی که با قلدری صهیونیسم همه چیز خود را از دست داده اند و در اردوگاههای فلسطینی در زیر ترور اسرائیل و خیانت بورژوازی ارتجاعی عرب پرورش یافته اند و بمثابه نیروی کار ارزان قیمت هر روز صبح در سرزمین مادری خود از مناطق محاصره شده با کنترل پلیس اسرائیل بیرون آمده به سر کار می روند و سپس بزندانهای خود باز می گردند چرا نباید مقاومت کنند؟ آنها حقیقتاً حاضرند برای آنچه که بامیدش زیسته اند و سختیها را تحمل کرده اند تا پای مرگ داوطلبانه نیز پیش بروند.

"رابین" می دید که جنبش انتفاضه، مردم ممالک عربی را بطور اخص و جهان را بطور اعم علیه اسرائیلیها می شوراند. وی نمی خواست جنبش فلسطین مجدداً مرکزی در منطقه برای تقویت سایر حرکتیهای انقلابی گردد. این بود که از ضعف اعراب برای پیشبرد منافع خود سود جست و کار تفرقه میان اعراب را باکیاست و

زیرکی به پیشبرد تا بر مشکلات خود غلبه کند و هم کار جنبش فلسطین را بدست فلسطینیها بسازد.

"رابین" و همکارانش سالها به پرورش ایدئولوژی نژادپرستانه صهیونیستی در اسرائیل دامن زدند، آبادیهای یهودی نشین را تقویت کرده و گسترش دادند، زمینهای مردم فلسطین را بزور اشغال کردند، سازمانهای تروریستی یهودی را تقویت نمودند و تسلیح کردند تا براحتی و بدون ترس از پیگرد، فلسطینیها را دسته دسته به قتل برسانند. سازمان فاشیستی ای که قاتل "رابین"، این دانشجوی ۲۷ ساله بنام "ایگال امیر" عضو بود، افتخار می کند که بیش از دهها فلسطینی را کشته است و با اسلحه از دهکده های یهودی دفاع می کند. وی فرزند صهیونیسم و پرورش یافته رژیم است که "اسحاق رابین"ها در فلسطین ایجاد کرده اند. وی یکشبه زائیده نشده است، مظهر سیاست دست راستی، فاشیستی و صهیونیستی اسرائیل است. "اسحاق رابین" در واقع قربانی ماری است که خود سالها در آستین اش پروراند است و اکنون مشکل است آنها را با سیاست خود همراه کند. زیرا این عده متعصب مذهبی فاقد دوراندیشی نظریه پردازان صهیونیسم هستند و بسادگی حاضر نیستند موجودیت ملت فلسطین را برسمیت بشناسند. اگر تا به امروز موجودیت این سازمانهای رسمی فاشیستی در اسرائیل تحمل می شد، به وجود آنها برای سرکوب فلسطینیها نیاز بود. در آینده باید این نیاز خود را با سیاست جدید امپریالیسم در منطقه منطبق کند. همین دو سال پیش بود که صهیونیستی بنام "باروخ گلد شاتین" ۲۹ نفر مسلمان فلسطینی را در مسجد ابراهیم در کمال خونردی به ماموریت از طرف خدای یکتا بقتل رسانید و خود نیز کشته شد. قبر وی به امامزاده ای در اسرائیل بدل گشت و مورد حمایت امثال "رابین"ها قرار گرفت. بر سر قبرش سنگ مرمر بزرگی بنا کردند که سرمشق نسل جوان اسرائیل باشد. این امر بدانجا منجر نشد که دولت "اسحاق رابین" جلوی فعالیت سازمانهای فاشیستی یهودی را بگیرد، زیرا چاقو دسته خود را نمی برد. لیکن صهیونیستها تصور نمی کردند بدر نفرت نژادی و قلدرمنشانه ای که در سرزمینهای اشغالی ریخته اند روزی دامن خودشان را نیز بگیرد و یهودی، یهودی را بکشد همانگونه که فلسطینی فلسطینی را می کشد. "لولوی" فلسطینیها و اعراب همواره بهانه خوبی برای حفظ یکپارچگی اسرائیلیها بود، لیکن این خواب آرام مدتش بسرآمده و حال دولت اسرائیل را با مشکل جدیدی روبرو ساخته که چون ماری در آستین خودش عمل می کند. خودش کرده که لعنت بر خودش باد. به مشکلات انعقاد قرار داد صلح مورد پسند آمریکا و اسرائیل یک مشکل جدید نیز اضافه شده است که بسادگی قابل رفع نیست باشد که جنبش مردم فلسطین آگاهانه از این تضاد بنفع خود استفاده نماید. زمان بضرر اسرائیل عمل می کند.

آزادی شاهانه...

ایران ملک خصوصی وی است و هر کس مورد تمایل شخص وی نباشد باید خاک ایران را ترک کند و یا توسط ساواک قبض روح شود. آن اقدامات و تدابیری که شاه با زندان و شکنجه و اعدام اندیشیده بود، بهیچ درد وی نخورد، آنروزی که خلق برخاست و بساط سلطنت آن یاهو گویان را برچید، تمام دستگاه سرکوب با یال و کوبالش بدر شاه نخورد. این درسی برای آخوندهای در قدرت است تا فکر نکنند با تدابیر تروریستی و تکیه بر داغ و درفش، قادر خواهند بود مسیر تاریخ را عوض کنند.

گزارشی از...

در آن زمان صحبت بمیان می آید با اطمینان به نفس بخصوصی و با غرور می گویند که ما آن موقع می دانستیم چرا کار و مبارزه می کنیم و چرا نباید کارفرما و سرکارگر داشته باشیم. ما همه آگاه بودیم که دسترنجمان نه بجیب سرمایه داران مفتخور بلکه درخدمت بازسازی سوسیالیسم، درخدمت به مردم جامعه و همچنین درخدمت به نجات پرولتاریای جهانی است. بله ما آن زمانها با ایمان شدیدی فعالیت می کردیم و چقدر زندگی آن زمانها شیرین و جالب بود، آنها از من می پرسیدند که ما امروز چه داریم؟ نه رفاه اجتماعی و نه آسایش و نه اینکه می دانیم اساسا برای چه فعالیت می کنیم و فعالیتمان حتی ارزش یکدانه نان را هم ندارد و امروز آنچه که محصول فعالیت ماست یکسره به جیب یکعده مافیای پولدار سرازیر می شود. اگر آنموقع فعالیتمان نتیجه ای بخصوص برای جامعه سوسیالیستی داشت و در خدمت طبقه کارگر و از طریق شوراها کارگری و نظارت کارگران بود، امروزه نه تنها ما هیچ نظارتی بر کارها نداریم بلکه از ترس کارفرماهای جدید سرمایه دار و برای اینکه بتوانیم محل کار خود را از دست ندهیم تن به هر فحش و ناسازی کارفرما می دهیم. امروزه ما کارگران در آذربایجان از هیچ نوع حقوق رفاهی و اجتماعی و قانونی برخوردار نیستیم و هیچ مرجع قانونی وجود ندارد که به مشکلات کارگران رسیدگی کند. اغلب کارخانه ها تعطیل اند و تمامی کارگران و کارمندان و مهندسی آنها بیکار شده و از هیچگونه حقوق بیکاری برخوردار نیستند. اغلب آنها از کارگر گرفته تا مهندس و کارمند دهکای در کنار خیابان زده اند و مشغول فروش سیگار و آبیجو و کوکاکولا و تخم مرغ هستند.

کارگران امروزی نه تنها تشکیلاتی ندارند بلکه کمتر هم در فکر این مسایل هستند، چون مشکلات زندگی آنچنان گریبانگیر آنها شده که از صبح تا شب فقط در حدود درآوردن لقمه ای نان برای زن و فرزند خود هستند و کمتر به فکر سازماندهی خود و حزب واقعی

خود هستند.

دوران دوم، دوران بعد از درگذشت استالین و رشد و بروز رویزیونیسم در جامعه شوروی و آذربایجان است (از سالهای ۱۹۵۳ تا سالهای ۱۹۹۰). شروع این دوران در حقیقت پایه ریزی نابودی سوسیالیسم در شوروی است و این پایه ریزی با تغییر قانون اساسی شوروی و اصول اساسی مارکسیسم و به بهانه مبارزه با کیش شخصیت استالین آغاز می شود. همانطوریکه در بالا اشاره نمودیم این سیاست خود را در بوجود آوردن افشار نوین خرده و بورژوازی در مبارزه طبقاتی نشان میدهد. سرکارگرها و مسئول کارگرها و رئیس کارخانجات و هیات مدیره و افشار دیگر به جای شوراها کارگری بوجود می آیند. تداوم این سیاست به آنجا کشیده می شود که مردم برای بدست آوردن مقام و پست بهتری مجبور می شوند که باین یا آن مقام اداری و یا کارخانه ای و یا دانشگاهی رشوه بدهند و رشد چنین فرهنگی آنچنان اسفناک است که نتیجه آن شوروی امروز است. مردم تمام این مشکلات را بخوبی

نگاهی به تاریخ...

** از همان آغاز تشکیل پادشاهی سه ملت، صربها که بزرگترین بخش جمعیت را تشکیل می دادند، حقوق سایر اقلیتها را زیر پا گذاردند. از آلبانیایی ها و مقدونی ها حتی حق استفاده از زبان مادری در مدارس و ادارات دولتی را سلب کردند و بدین ترتیب تضادهای ملی رو به شدت گذارد.

** در سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ پس از تصویب قانون اساسی جدید که با مخالفت حزب کمونیست در هواداری از حقوق اقلیت های ملی روبرو شد، بورژوازی هوادار صربستان بزرگ حزب کمونیست را غیرقانونی اعلام نمود.

** فرانسه با انعقاد پیمان «اتحاد صغیر» در نوامبر ۱۹۲۷، قراردادی برای دوستی و حکمیت با پادشاهی صربستان - کروآسی و اسلونی امضاء کرده هدفش گسترش نفوذ فرانسه در بالکان و ممانعت از نفوذ ایتالیا بود که به سواحل دالماسی آلبانی و جزایر نزدیک به آن چشم دوخته بود.

** در سال ۱۹۲۸ سازمان فاشیستی کروآت به نام «اوستاشا» تشکیل گردید.

** در ۶ ژانویه ۱۹۲۹ برای سرکوبی مبارزات اجتماعی و اعتراضهای گسترده، یک دیکتاتوری سلطنتی - فاشیستی تحت رهبری زیرکویچ مستقر شد. (انحلال مجلس، ممنوعیت کلیه احزاب، ابطال قانون اساسی، الفای قانون ۸ ساعت کار در روز و...) نام کشور به یوگسلاوی تغییر پیدا کرد. تحت رهبری دولت استویادینویچ (STOJADINOIC) رژیم یوگسلاوی در سالهای ۱۹۳۹-۱۹۳۵ بیشتر به سمت فاشیسم آلمان و ایتالیا متمایل شد و نفوذ اقتصادی آلمان به طور جهشی افزایش یافت.

** حکومت یوگسلاوی که از فاشیسم هیتلری حمایت می کرد، در سال ۲۶ اوت ۱۹۳۹ حق خودمختاری را برای کروآت ها که بسیار مورد توجه نازی ها بودند به رسمیت شناخت. جنبش کروآت ها به سمت جدایی طلبی که به نفع فاشیست های آلمانی - ایتالیایی بود، در زیر چتر نفوذ آلمان سوق پیدا کرد. آلمانی ها با تکیه بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش جای پای خود را در جولانگاه امپریالیسم فرانسه باز کردند و حمله آتی خود را به شوروی تدارک دیدند.

** ملیت هایی که جزو ملل رسمی پادشاهی جدید نبودند، به سختی مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

** حزب کمونیست یوگسلاوی برای همکاری کلیه نیروهای دموکرات و میهن پرست در جبهه متحد خلق برای آزادی و استقلال یوگسلاوی می رزمید.

** در کنفرانس پنجم حزب کمونیست یوزیپ بروتس تیتو که اصلاً کروآتی تبار بود، به دبیرکلی حزب انتخاب شد.

** در ۲۳ مارس ۱۹۴۱ یوگسلاوی به پیمان ضد کمینترن پیوست.

** یوگسلاوی در ۲۵ مارس ۱۹۴۱ در وین پروتکل پیوستن یوگسلاوی به «پیمان سه گانه» را اعلام کرد و به صورت یکی از اقمار فاشیست ها درآمد.

درک می کنند و در بحثهایشان هم دقیقاً به آن اشاره می کنند، ولی از آنجائیکه ساختار اجتماعی سوسیالیسم آنچنان نعمت و رضایتی در آن زمان بوجود آورده بود که تزارهای دوران رویزیونیسم از آن برای منافع طبقاتی خود بهره برداری می کردند و باز از آنجائیکه مردم هنوز در رفاه و آسایش بودند فکر می کردند که چرا به مبارزه علیه دولت برخیزند، تا اینکه نکبت سیاستهای خروشچف و برژنف و کاسیگین در طول المدت تاثیرت خود را در سالهای ۱۹۹۰ نشان میدهد و از کشور عظیم شوروی سوسیالیستی تنها کشوری با این فلاکت باقی میماند و آنچه را که هیتلر با قدرت نظامی و صنعتی خود توانست بدست بیاورد و از مردم انقلابی برهبری حزب کمونیست شکست خورد، تزارهای جدید با سیاستهای ارتجاعی و رویزیونیستی تمامی اثرات و پیروزیهای سوسیالیستی را دودستی تحویل «هلموت کهل»ها و «میتران»ها و «کلیتون»ها دادند.

ادامه دارد

ادامه دارد



نگاهی به تاریخ یوگسلاوی (بخش دوم)

** در اول دسامبر ۱۹۱۸ پادشاه صربستان، پتر اول بیانیه ایجاد امپراطوری صربها، کروآت‌ها و اسلون‌ها را اعلام داشت که در آن فرمانبری «شورای ملی» از آن اعلام شده بود. چند روز بعد مونتنگرو نیز بدان پیوست. به این ترتیب اتحاد خلق‌های اسلاو جنوبی در دولتی ملی به انجام رسید که در مبارزه با امپراطوری پوسیده فوندال-بوروکرات اتریش-هنگری، گامی به پیش در جهت انقلاب ملی ملل اسلاو جنوبی بود. و به این ترتیب جنگ میان بورژواهای صرب و کروآت برای موقعیت برتر سیاسی با استقرار دودمان صربی کاراجورجویچ (KARADJORDJEVIC) به نفع صرب‌ها پایان پذیرفت.

** حزب کمونیست امپراطوری صربستان-کروآسی و اسلونی در سال ۱۹۱۹ از تاریخ ۲۰ تا ۲۳ آوریل، تشکیل جلسه موس داد و تأسیس گردید و در انتخابات سال ۱۹۲۰ به عنوان سومین قدرت سیاسی جلوه کرد و در سال ۱۹۲۱ ممنوع گردید.

** در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹ در عهدنامه «سن ژرمن»، یمن صلح با اتریش به امضاء رسید که به موجب آن امپراطوری اتریش-هنگری از بین می‌رفت. مرزهای مجارستان، لهستان، چکسلواکی و پادشاهی صرب-کروآت-اسلونی از سوی اتریش به رسمیت شناخته شد.

** در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ به موجب عهدنامه «نونی»، مقدونیه که ضمیمه بلغارستان بود، به پادشاهی صربستان-کروآسی و اسلونی ملحق شد.

ادامه در صفحه ۷

آزادی شاهانه درسی برای آخوندها

مخبر رادیو با شاه مصاحبه می‌کند.

" اسپواک ! با توجه به نکاتی که هم اکنون مطرح فرمودید پاسخ اعلیحضرت باتهاماتی که در مطبوعات آمریکا به آن اعلیحضرت نسبت داده شده چیست. این مطبوعات مینویسند که شما دارای یک سازمان پلیس مخفی هستید که بی رحمانه فعالیت مخالفان سیاسی شما را سرکوب میکند این مطبوعات اضافه میکنند که در حدود ۳۰ هزار زندانی سیاسی در ایران وجود دارد و صدها تن از مخالفان سیاسی ایران به قتل رسیده یا تا سرحد مرگ شکنجه شده‌اند. پاسخ آن اعلیحضرت به این اتهامات چیست:

شاهنشاه ... همانطور که گفتم مسئله مخالفان سیاسی در میان نیست آنها مارکسیست هائی هستند که میدانند در جامعه ما برای آنان جایی نیست چون نمیتوانند نظر خود را بمردم تحمیل کنند. ما به اقدامات و تدابیری دست زده‌ایم که درپاره‌ای موارد حتی پیشرفته تر از برخی کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی است. ... یک تروریست نمیتواند بهتر از آنچه که در کشور ما با او رفتار میشود انتظاری داشته باشد ما اینگونه افراد را تحمل نمیکیم." (واشننگتن ، مصاحبه با تلویزیون ان.بی.سی. نقل از روزنامه اطلاعات ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۴).

تجربه تاریخ نشان داد که در ایران برای عنصری با این تفکر جایی نبود و این مردم بودند که شاه را تحمل نکردند. شاه با خود بزرگ بینی تصور می‌کرد کشور

ادامه در صفحه ۷

گزارشی از جمهوری آذربایجان (بخش سوم) مراحل مهم تاریخ آذربایجان

شوروی برهبری رفیق استالین بر دشمنان طبقه کارگر وارد می‌شود. این دوران مصادف است با مبارزه برعلیه خرافات مذهبی که بخصوص در آذربایجان از نفوذ بیشتری برخوردار بود. بسیاری از مردم آذربایجان امروزه حسرت آن روزها را می‌خورند. این ادعای ما نیست بلکه نتیجه صحبت‌های ما با مردم است که چگونه آنها در آن زمانها با وجود بودن دشمنان طبقاتی، با وجود فشارهای ارتجاعی از خارج در رفاه و آسایش بودند و بدون رشوه و دزدی و با ترویج فرهنگ مترقی و انقلابی زندگی می‌کردند، که چگونه همه با جان و دل و آگاهی در خدمت به سوسیالیسم از جان مایه می‌گذاشتند. شما وقتی با سالخوردگان صحبت می‌کنید متوجه می‌شوید که چگونه آنها از موقعیت فعلی آذربایجان ناراحت و متاسف هستند و چگونه آنها از آن دوران بخوبی یاد می‌کنند و وقتی از فعالیت این انسانها

ادامه در صفحه ۷

تاریخ آذربایجان را می‌توان بعد از انقلاب ۱۹۱۷ به سه دوره مشخص تقسیم کرد. دوران اول از بعد از روی کار آمدن بلشویکها در آذربایجان تا اواخر سالهای ۱۹۵۰ که این دوران در حقیقت دوران بازسازی خرابیهای تزارهای روس و شکوفائی دوران سوسیالیسم می‌باشد که با تحمیل جنگ دوم جهانی این بازسازی و تکامل سوسیالیسم موقتاً متوقف می‌شود و در همین زمان آنچنان تحولاتی درجامعه بوجود می‌آید که درنوع خود بی‌نظیر است و هنوز هم که هنوز است مردم بخصوص سالخوردگان آذربایجان بخوبی از آن یاد می‌کنند و آنرا در مقایسه با دوران بعدی بهیچ عنوان نمی‌خواهند در ترازوی مقایسه قرار دهند. بازتاب سیاستهای آن دوران رفاه و آزادیهای اجتماعی برای رسیدن به اهداف سوسیالیسم و همچنین دوران مبارزه طبقاتی برای نابودی دشمنان طبقه کارگر است که در این راه شکست سختی از طرف حزب کمونیست

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری